



۲۰۱۷/۰۲/۲۰



م. اسحاق نگارگر

## فهم بهتر ازدهای خودی

پیشگفتاری برای فهم بهتر ازدهای خودی در یادداشت آتی که در هژدهم فیبروری ۲۰۱۴ یعنی سه سال پیش نوشته شده سه منبع اصلی که در فهم ازدهای خودی کمک می کند یعنی سارتر؛ یونگ و عرفان اسلامی بررسی گردیده است تا مفهوم ازدها و ازدهای خودی روشن شود! نگارگر ۱۸ فیبروری ۲۰۱۷

\*\* \* \*\*

جان پل سارتر (Jean-Paul Sartre) فیلسوف فرانسوی از اگزیستانسیالیست (existentialiste) های مادی است



که به خدا اعتقادی ندارد اما اینان وقتی با جهان رو برو می شوند بعضاً ماده را قدیم می دانند و منکر خلقت می شوند اما مشکل این است که ماده دارای اجزا و افراد است و زایش و فرسایش دارد و آنچه زایش و فرسایش داشته باشد مرگ و نابودی نیز دارد و همین زایش و فرسایش و از حالی به حالی رفتن بدان اجازه نمی دهد که آفریننده جهان باشد. برخی نیز معتقد شده اند که یک کاینات جنینی به صورت یک کپسول کوچک به وجود آمده که زمان و مکان نیز در همان کپسول بوده و همان کپسول در اثر یک انفجار کیهانی یا بگ بنگ

از هم پاشیده و جهان به وجود آمده است. مشکل این مسأله در این است که حادثه ناگزیر در زمان و مکان رخ می دهد و ما هیچ حادثه را بدون زمان و مکان معین تصور کرده نمی توانیم بنا بر این آن پرسش قدیمی هنوز بر جای است که آن کاینات جنینی در کجا و چه وقت گرفتار انفجار شد. بهر صورت در این جا چاره ای جز پذیرش کلام کلیم همدانی نیست که:

ما ز آغاز و ز انجام جهان بی خبریم

اول و آخر این کهنه کتاب افتاده است

عدم اعتقاد سارتر به خدا سبب این گردیده است که او امید را از دست بدهد و به هیچی و پوچی زندگی اعتقاد کند و بدین ترتیب هم فردیت از نظر او مطلق می شود و هم آزادی و سارتر می گوید: "چون در نهایت امر ما تنها هستیم،

جزیره جدا افتاده ذهنی در دنیای عینی. ما بر طبیعت درونی خود آزادی مطلق داریم و منبع تمام ارزش های ما نیز درونی است".

وجود بر ماهیت مقدم است یعنی انسان همانند کوزه نیست که کوزه گر نخست تصویر آنرا در ذهن داشته بعد او را برای هدفی ساخته باشد بدین دلیل ما طبیعت مبتنی بر جبر نداریم تا بر اعمال ما کنترل داشته باشد و در نتیجه عمل ما به وسیله هیچ جبر بیرون از ما وجود پیدا نمی کند. ما مسؤولیت داریم که خود طبیعت و ارزش های خود را برگزینیم. برای این که آزاد باشیم باید آزادی دیگران را نیز آرزو کنیم. آنکه آزادی دیگران را سلب می کند، آزادی خود را هم از دست می دهد.

و اما در عرفان اسلامی سالک یا رهرو قصد سفر به سوی حقیقت مطلق یا به سوی خدا(ج) دارد خدا خیر مطلق است ولی انسان آمیخته ای است از خیر و شر و بدی. اگر انسان به سوی خیر مطلق می رود باید در طریق این سفر که به جای هفت خوان رستم از هفتاد هزار خوان خطر که در برابرش گسترده است بگذرد و در هر سفر شر و بدی را در نفس خود گشته برود و تنها با مرگ است که انسان از شر نفس اماره به گلی آزاد می شود و به خیر مطلق می پیوندد. سالک برای این سفر به پیر و رهنما ضرورت دارد اما هر پیر در بدایت امر خود مرید است بنا براین به قول صوفیان اویسی قرآن کریم و حضرت رسول اکرم (ص) که أسوه حسنه و رحمت بر عالمیان است بهترین رهنما می باشد و شریعت اساس محکم طریقت نیز است و کسانی که عرفان اسلامی را از دامن اسلام جدا می کنند در واقع همین مسأله را درست نفهمیده اند.

انسان در این مسیر پیش از دیگران و بیش از دیگران با خود در جنگ است و آن تمایلات را که به نحوی از انحاء سبب آزار دیگران می شود در نفس خود می کشد و با گذشت هر روز نفس اماره را ضعیف و ضعیف تر می سازد و تنها هنگامی که از شر خود رهایی یافت به آزادی می رسد و به همین دلیل است که در دنیایی که محکوم به حرص، آز و افزون طلبی است، آزادی ممکن نیست. بیدل می گوید:

**اهل دنیا را به نزهتگاه آزادی چه کار؟**

**در مزابل فارغند از بوی گل کناس ها**

همین نفس اماره بالسؤ را یونگ مرد قد کوتاه چرمین می خواند عرفای مسلمان با جزئیات بیشتر ازدها، خوک و بُت خوانده اند. عطار می گوید:

**گر قدم در ره نهی ای مرد کار هم بُت و هم خوک بینی صد هزار**

**خوک گش، بُت سوز در صحرای عشق ورنه همچون شیخ شو رسوای عشق**

و باز عطار در مختار نامه خود می گوید:

**در پوست هزار ازدها خفته تر است**

**چون مرگ درآید همه بیدار شوند**

این جا در شعرهایی که از عطار برگزیده ام او از ازدها، خوک و بُت هر سه صحبت می کند. ازدها که دیگران را نیز می بلعد سمبول قدرت و جاه طلبی است. در افسانه ها گفته می شود که ازدها بال دارد و از دهانش آتش باد می

شود. قدرتی که از عامه مردم نباشد با همه زور خود از دیگران می ترسد و به خاطر همین ترس است که دیگران را با خشم و خشونت از دور و بر خود دور می کند. خوک سمبول حرص و شهوت است. حرص و شهوت است که انسان را به سوی جنایت های باور نکردنی می راند و تا بدانجا از جوهر انسانی تهی می گرداند که اطفال را نیز مورد تجاوز های جنسی قرار می دهد. و اما بُت زیبا و خوشگل است و سمبول وسوسه است و چون وسوسه همیشه جوان است و انسان اگر پیر هم شود وسوسه در وجودش جوان می ماند هم در عُرف یونگ و هم در عُرف عرفای مسلمان بُت یعنی وسوسه زن است و هنگامی که قرآن کریم کید زن را عظیم می داند به همین تعبیر سمبولیک و استعاره زن نظر دارد یعنی حرف قرآن کریم نیز این است که کید و نیروی فریب وسوسه بسیار بزرگ است و قرآن به معنای وضعی کلمه یعنی جنس زن که از نظر قرآن کریم قانتات، تائبات و صایمات نیز است اشاره ندارد. گفتیم که وسوسه همیشه جوان است از همین جهت یونگ آنرا دختر مو خرمائی که نامش زیگفرید است می خواند. اژدهای قدرت، خوک حرص و شهوت و بُت مکر و وسوسه به شیوه های گوناگون روح آدم را تسخیر می کند و او را به بیراهه می برد. باز از مختار نامه عطار نقل می کنم که می گوید:

یک عاشق پاک و یک دل زنده کجاست؟      یک سوخته بی فکر پراکنده کجاست؟  
چون بنده اندیشه خویشند همه      پس در دو جهان خدای را بنده کجاست؟

و می بینیم که در جهان ما همه بندگان قدرت، ثروت، حرص، حسد، شهوت، بغض، غمازی، غیبت خشم و خشونت همه دنیا را برای خود می خواهیم و بنا براین بنده اژدهای درون خود هستیم اما ادعای بندگی خدا را داریم که اگر بنده او می بودیم به فرمان او می بودیم و نه به فرمان خود. حضرت مولانای بلخ گفته است:

نفست اژدر هاست او کی مرده است      از غم بی آلتی افسرده است  
اژدها را دار در برف فراق      هین مکش او را به گرمای عراق  
تا فسرده می بُود آن اژدهات      لُقمه اویی چو او یابد نجات  
کرمک است این اژدها از دستی فقر      پشه ای گردد ز مال و جاه صقر (۱)  
دوزخ است این نفس و دوزخ اژدهاست      کو به دریاها نگردد کم و کاست  
هفت دریا را در آشامد هنوز      کم نگردد سوزش آن خلق سوز  
از وی این دنیای خوش بر تُست تنگ      از پی او با حق و با خلق جنگ  
نفس گُشتی باز رستی زاعتذار      کس ترا دشمن نماند در دیار  
نفس اگر چه زیرک است و نکته دان      قبله اش دنیا است او را مُرده دان  
نردبان این جهان ما و منیست      عاقبت این نردبان افتادنی است

استخوانش زود تر خواهد شکست      احمق آن را دان که بالا تر نشست  
 گشته نامند و مُرده شهوتند      این نه مردانند این ها صورتند  
 طالب مردی چنینم کو به کو      وقت خشم و وقت شهوت مرد کو  
 تا فدای او کنم امروز جان      کو درین دو حال مردی در جهان  
 مردی این مردیست نی ریش و دگر  
 ورنه بودی شاه مردان "چیز" خر

اکنون که ما تعلیمات یونگ، سارتر و خطوط اساسی عرفان اسلامی را تا حدی روشن کرده ایم در یادداشت آینده  
 اگر زندگی بقا و خدا(ج) توفیق عطا کرد ازدهای خودی استاد مجروح را بررسی می کنیم. تا آن وقت خدا یار و  
 مددگار تان. نگارگر

